

مثنوی معنوی به‌مثابه تفسیری بر قرآن کریم

سید حامد علوی - بخش نخست

من نمی‌گویم که آن عالیجناب هست پیغمبر ولی دارد کتاب

مثنوی معنوی مولوی هست قرآنی به لفظ پهلوی

مثنوی او چو قرآن مدل هادی بعضی و بعضی را مضل

(شیخ بهایی)

نقش قرآن در ادبیات فارسی و تأثیر شگرف آن در اکثریت قریب به اتفاق شعرا و نویسندگان بزرگ و کوچک خطه پارس قابل تأمل است، در حدی که اگر مفاهیم قرآنی و مضامین آن را از متن تاریخ ادبیات ایران حذف کنیم معلوم نیست که چه از تاریخ ادبیات باقی خواهد ماند. امتزاج مضامین قرآنی و استحساناتی که ادیبان و شاعران پارسی‌زبان از کتاب آسمانی مسلمین کرده‌اند جای هیچ تردیدی را در این زمینه باقی نمی‌گذارد. آثار بزرگی چون مثنوی مولوی و همه آثار شاعرانی همچون نظامی، جامی، سعدی و حافظ مملو از مضامین عالی قرآنی است. بیشتر شاعران، ادیبان و سخن‌سرایان پارسی‌گوی کوشش کرده‌اند تا جایی که توانسته‌اند از قرآن بهره ببرند و حتی بعضاً پیچیدگی‌هایی که در کلام رمزآلود قرآن کریم است به واسطه ذوق سرشار شاعران سخن‌سنج ایرانی تفسیر و تأویل شده است و شاید بتوان گفت که ایرانیان با تسلطی که بر زبان و ادبیات عربی پیدا کرده‌اند با قدرت شگفت‌آور فهم و درک خود، غوامض قرآنی را با زبانی بسیار ساده و همه کس فهم تفسیر کرده‌اند و رازهای بسیاری از این کتاب معجزه‌آسا را گشوده‌اند. از جمله این شاعران بلندپرواز پرآوازه، مولانا جلال‌الدین بلخی است که مثنوی معنوی را سروده و از ابتدای دفتر اول حتی در نی‌نامه قرآن را تفسیر کرده است. نگارنده در این سطور نشان می‌دهد که مولانا تا چه اندازه بر قرآن اشراف دارد و چگونه توانسته است به مخاطبان خود بفهماند که قرآن کتابی خواندنی با پیام‌هایی بسیار عالی و جاویدان است و می‌تواند پیوسته راهنمای آدمیان باشد. این که مرد دانشمند و فیلسوف و بویژه فقیهی چون شیخ بهایی، مولوی را می‌ستاید و اثر بزرگ و سترگ او یعنی مثنوی را همچون قرآنی به زبان پهلوی می‌داند حقیقتاً جای بسی

شگفتی است زیرا معمولاً رؤسای عوام با آگاهی مردمان مخالفانند و هر جا عالمی متعهد و فقیهی دین‌دار و پروا‌پیشه در جایی پیدا شود غالباً با او مخالفت می‌کنند و او را متهم و درنهایت تکفیر می‌کنند زیرا که او را مخل راه خود و مزاحم خویش می‌پندارند و حتی ممکن است فتوای قتل او را صادر کنند.

خداوند در آیه ۲۶ سوره بقره فرموده است، از این که به پشه و برتر از آن مثال بزند، آزر نمی‌کند. مؤمنان می‌گویند که این حق است و از جانب پروردگارشان است، اما کافران می‌گویند که غرض خداوند از این تمثیل چیست؟ (و چون حق‌پوشی را مرام خود کرده‌اند به‌سوی گمراهی و ضلالت حرکت می‌کنند).

زان که از قرآن بسی گمره شدند زان رسن قومی درون چه شدند
مر رسن را نیست جرمی ای عنود چون تو را سودای سر بالا نبود

(دفتر سوم)

حقیقت همچون خورشید، روشن و آشکار است و قرآن آشکارا و با روشنی تمام مخاطبان خود را به هدایت یعنی به‌سوی هماهنگی با آهنگ کلی هستی فرامی‌خواند و همه ادیان توحیدی این‌گونه بوده‌اند. هر کس بخواهد راه یابد بر آن متمسک می‌شود و هر کس خودش را به جهالت و گمراهی بزند و راه غی را برگزیند سرانجامی جز هاویه، روزی‌اش نخواهد شد که به قول سعدی «راهی به‌سوی عاقبت خیری رود/ راهی به‌سوی هاویه اینک مخیری.» آیا در قرآن کریم و دیگر کتب آسمانی جایی هست که آدمیان را به ستمگری، دروغ، تجاوز، حق‌کشی، جهالت، بی‌خردی، آدم‌کشی، قتل، غارت، فریبکاری و تبعیض فرا بخواند؟ قطعاً نه و برعکس به‌سوی عدل، راستی، رعایت حقوق دیگران، علم، آگاهی، خردمندی، حفاظت و حرمت خون انسان، قسط و برابری فرامی‌خواند.

هدف جلال‌الدین بلخی، رساندن پیام اصلی قرآن به نوع بشر است و به‌عنوان یک اثر شگفت‌آور و معجزه‌آسا آن را مطرح می‌کند.

خود مگیر این معجز چون آفتاب صد زبان بین نام او ام‌الکتاب

(دفتر چهارم)

طبق نظر مولانا و غالب دانشمندان قرآن‌شناس، قرآن کریم کتابی است بسیار دقیق و منظم و از آنچنان نظم و انضباطی شگفت‌آور و دقت ریاضی غریبی برخوردار است که هیچ‌کس نمی‌تواند چیزی از آن کم کند و یا حرفی به آن بیفزاید، زیرا آن نظم معجزه‌آسا به هم خواهد خورد و این امری استثنایی و بی‌نظیر است.

زهره نی کس را که یک حرفی از آن یا بدزدد یا فزاید در بیان

(دفتر چهارم)

در تبحر مولانا در ادبیات فارسی و اشراف او بر علوم قرآنی از ابتدای مثنوی که جدا افتادن آدم از نیستان کمال را مطرح می‌کند در نی‌نامه ناله‌های زار عالی‌ترین آفریده عالم که از ویژگی منطق و خرد برخوردار است همه را در اندوه فرو برده و مرد و زن از این ناله‌ها نالیده‌اند که از اصل خویش دور افتاده‌اند.

بشنو این نی چون شکایت می‌کند از جدایی‌ها حکایت می‌کند

کز نیستان تا مرا ببریده‌اند در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق

هرکسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

(دفتر اول)

بسیار جالب است که پیر بلخ در همه جای مثنوی مخاطبان خود را به جهت‌گیری درست و فناپذیر دعوت می‌کند و یادآور می‌شود که تنها هماهنگی با آهنگ کل هستی، راه رستگاری است و درنهایت آدمی باید به این معنی پی ببرد.

می‌نماید در جهان یک تار مو کل شیء هالک الا وجهه

(دفتر چهارم)

مولوی وارد این مطلب مهم می‌شود هیچ‌چیز در جهان بیهوده آفریده نشده و هرکدام مقصد و مقصودی دارند و خورشید عبث و بیهوده طلوع و غروب نمی‌کند و دیگر پدیده‌ها نیز.

هیچ نقاشی نگارد و زین نقش بی امید نفع بهر عین نقش

بلکه بهر میهمانان و کهان که به فرجه وارهند از اندهان

شادی بچگان و یاد دوستان دوستان رفته را از نقش آن

هیچ کوزه‌گر کند کوزه شتاب بهر عین کوزه نی از بهر آب

هیچ کاسه‌گر کند کاسه تمام بهر عین کاسه نی بهره طعام

هیچ خطاطی نویسد خط به فن بهر عین خط نه بهر خواندن

نقش ظاهر بهر نقش غایب است و آن برای غایب دیگر بیست

(دفتر چهارم)

آشکار است که مولانا در تفسیر آیه ۸۵ سوره حجر بدین روانی و سادگی ابیات فوق را بیان کرده است. جلال‌الدین محمد در دیباچه دفتر اول اشاره به

مطلبی بسیار مهم می‌کند و آن عبارت است از معرفی مثنوی به‌عنوان کتابی که اصول اصول، اصول‌الدین فی کشف اسرار الوصول والیقین، یعنی

ریشه‌ها و ریشه‌ها و ریشه‌های دین در روشن‌شدن و کشف رازهای رسیدن به حقیقت و یقین است و می‌افزاید که آن کتاب یعنی مثنوی، فقه‌الله

الاکبر و کشف القرآن است. یعنی فهم عمیق و آگاهی برتر برای دریافت پیام‌های قرآن به‌وسیله مثنوی معنوی میسر است، زیرا که این کتاب کشف

و قرآن کریم است و مخاطبان را به رازهای رستگاری رهنمون می‌شود و او را معطل نمی‌کند و فریبش نمی‌دهد و با ایهام با او سخن نمی‌گوید.

مثنوی شفای سینه‌های خسته و درمانده است و نیکوکننده منش‌های انسانی و البته مشخص است که حتماً ناپاکان آن را در نخواهند یافت که قرآن

را پاکان و پروا‌پیشگان راهنمای عمل خویش می‌کنند.

اگر آدمیان به این راز بزرگ پی ببرند که مدیریت عالی جهان هستی جهان را و آدمی را آفرید و او را به حلیه خرد مزین فرمود، به سادگی در خواهند یافت که لطف خداوند شامل حال آنان شده که از عدم به هستی آمده‌اند. دیگر ادعایی نخواهند کرد و در مقابل این مدیریت عالی شاخ و شانه نخواهند کشید و متواضعانه و فروتنانه در مقابل حقیقت منعطف خواهند شد.

ما که باشیم ای تو ما را جان جان تا که ما باشیم با تو در میان

ما عدم‌هاییم و هستی‌های ما تو وجود مطلق فانی نما

...

لذت هستی نمودی نیست را عاشق خود کرده بودی نیست را

ما نبودیم و تقاضا مان نبود لطف تو ناگفته ما می‌شنود

نقش باشد پیش نقاش و قلم عاجز و بسته چو کودک در شکم

(دفتر اول)

درسوره دهر آیه اول خداوند فرموده است که: هل اتی علی‌الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً آری مدتی از روزگار بر انسان گذشت که هنوز چیزی قابل ذکر نبود [خرمشاهی]. آدمی آفریده خداست، اما فراموش کرده است که چیزی نبوده و خداوند او را به این جایگاه رفیع رسانده است. به همین سبب طغیان می‌کند و در مقابل سنت‌های غیرقابل تغییر خداوند می‌ایستد، اما غافل است که اگر لطف و عنایت خداوند نباشد انسان حتی قادر نیست پشه‌ای را به حرکت درآورد و مگسی را از خود براند. جلال‌الدین رومی می‌خواهد آدمیان را متوجه این معنی کند که به خود مغرور نشوند و دمی هم به فکر همگنان خویش بیفتند و این خود موجب خواهد شد که در مسیر هماهنگی با آهنگ کل هستی قرار گیرند.

در داستان نخست مثنوی که مولوی با بیان زیبایی خویش شنونده را جذب می‌کند داستان را به اینجا می‌آورد که کنیزک که مورد علاقه پادشاه است بیمار می‌شود و طبیبان از چپ و راست گرد می‌آیند و ادعا می‌کنند که ما چنین و چنان خواهیم کرد.

شه طبیبان جمع کرد از چپ و راست گفت جان هر دو در دست شماس

جمله گفتندش که جان بازی کنیم فهم گرد آریم و انبازی کنیم

اما کلمه زیبای «اگر خدا بخواهد» را بر زبان نراندند آن هم نه از روی فراموشی، بلکه از روی نخوت و غرور.

گر خدا خواهد نگفتند از بطر پس خدا بنمودشان عجز بشر

مولانا توضیح می‌دهد که:

ترک استثنا مراد قسوتی است نی همین گفتن که عارض حالتی است

این بیت اشاره دارد به آیه شریفه ۱۷ به بعد سوره مبارکه قلم که اصحاب باغ را خداوند می‌آزماید که آنها برای این که فقیران و مسکینان مطلع نشوند

برای جمع‌آوری میوه به سمت باغ‌های خود حرکت می‌کنند و بی‌آن که بگویند ان‌شاءالله با منظره هولناکی روبه‌رو شدند و آن عبارت بود از سرزمینی

سوخته و خاکستر شده که نتیجه خودخواهی و بخل بود و طبعاً غیر از این نمی‌شد منتظر چیز دیگری شد. مولانا به این داستان اشاره می‌کند و در

حکایت پادشاه و کنیزک به این مطلب می‌رسد و ذهن مخاطب را متوجه این معنا می‌کند که آدمی باید همیشه مدیریت عالی جهان آفرینش را در

نفس خویش متذکر شود و درنهایت این که چون از روی نخوت (گر خدا خواهد نگفتند) خداوند عالم ناتوانی انسان را به آنها نشان داد و این که

از قضا سرکنگبین صفرا فرود روغن بادام خشکی می‌نمود

از هلیله قبض شد اطلاق رفت آب آتش را مدد شد همچو نفت

هرچه کردند از علاج و از دوا گشت رنج افزون و حاجت ناروا

(دفتر اول)

می‌توان گفت که تمام سروده‌های مثنوی معنوی به مثابه تفسیرگونه‌ای بر قرآن کریم است. اما این که مولوی بسیاری از پیچیدگی‌ها را با زبانی بس

روان و ساده بیان کرده و یا آیات گران سنگ قرآن مجید را با تسهیل بیانی ساده کرده و به معرض فهم مخاطبان قرار داده واقعاً قابل تقدیر است. در

سوره اعراف آیه مبارکه ۴۰ خداوند می‌فرماید: ان الذین کذبوا بایاتنا واستکبروا عنها لاتفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی

سم الخیاط و کذالک نجزی المجرمین. البته کسانی که نشانه‌های ما را دروغ می‌پندارند و از سر نخوت و غرور بر آن سر فرود نمی‌آورند، درهای آسمان

برای آنها گشوده نخواهد شد. تا آن که جمل از سوراخ سوزن درآید و این چنین مجرمان را جزا می‌دهیم. بعضی جمل را به معنی شتر آورده‌اند، اما قرآن کریم از تشبیهی که بکند حتماً مشبه و مشبه به و وجه شبه را متناسب با همدیگر ملاحظه خواهد کرد، بنابراین یکی دیگر از معانی جمل، ریسمان قطور و کلفت است که در آیه شریفه به معنی نزدیک‌تر است و مولانا به این معنی بی‌توجه نبوده است و راه رسیدن به رستگاری را نبسته و محال ندانسته چنان که در کتب عهد جدید به این مطلب اشاره شده، اما به‌جای مکذب و مستکبر شخص دولت‌مند آورده است. در انجیل متی باب ۱۹ شماره ۲۴ آمده است:

عیسی به شاگردان خود گفت هر آینه به شما می‌گویم که شخص دولت‌مند به ملکوت آسمان به دشواری داخل می‌شود و باز شما را می‌گویم که گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسان‌تر است از دخول شخص دولت‌مند در ملکوت خدا. مولانا در دفتر اول مثنوی در تفسیر آیه ۴ سوره اعراف می‌گوید:

رشته را با سوزن آمد ارتباط نیست درخور با جمل سم الخیاط

کی شود باریک هستی جمل جز به مقرض ریاضات و عمل

دست حق باید مر آن را ای فلان کان بود بر هر محالی کن فکان

هر محال از دست او ممکن شود هر حرون از بیم او ساکن شود

(حرون یعنی سرکش) حضرت پیر در ابیات فوق ضمن بیان این که انسان می‌تواند به کمال برسد، اما وقتی به امری عادت کرد دست برداشتن از آن محال می‌نماید. چنان که ریسمان کلفت از سوراخ سوزن محال است عبور کند، مگر آن که رشته رشته شود و باریک و پس از بیان این مطلب به قدرت لایزال الهی تصریح می‌کند و به قدرت عظیمی که از سوی خداوند به حضرت عیسی عنایت شده بود که با اجازه خداوند، کور و پیس را علاج می‌کرد و از هم مهم‌تر با اجازه پروردگار مرده را نیز زنده می‌کرد.

اکمه و ابرص چه باشد؟ مرده نیز زنده گردد از فسون آن عزیز

و آن عدم کز مرده مرده‌تر بود در کف ایجاد او مضطر بود

(دفتر اول)

مولانا معتقد است که هماهنگی با آهنگ کل هستی اتکای انسان به قدرت لایزال هستی را می‌رساند و آدمی را نیز همچنان قدرتمند و توانا خواهد کرد، زیرا که هماهنگی دست یازیدن انسان به آن توانمندی الهی است که سنت غیرقابل تغییر خداوند را بیان می‌کند و پیروی از سنت‌های خداوند پیدا کردن اسباب خیر و توفیق است که هماهنگی با آهنگ کل هستی همه اینها را از قدرت، علم و بصیرت از قوه به فعل در اختیار پیوستگان به این آهنگ و هماهنگان خواهد بود.

تموج آیات قرآن و تفسیر آن در مثنوی ذهن جوینده حقیقت را به سمت و سویی می‌کشاند که بیشتر به مدیریت عالی جهان آفرینش توجه کند و صفات کمال حقیقت تامه را روشن‌تر اقرار و اعتراف کند و از عظمت‌های جهان هستی کمبودهای خود را بیشتر احساس کند و در جهت جبران آن بکوشد.

مثنوی بیشتر از هر اثر دینی که سعی می‌کند مخاطبان خود را به مبدأ جهان آفرینش نزدیک کند و معاد را به عینه برای او مجسم کند تلاش می‌کند. بنگرید:

کل یوم هو فی شأن بخوان مر و رابی کار و بی‌فعلی مدان
 کمترین کاریش هر روز آن بود کو: سه لشکر را روانه می‌کند
 لشکری ز اصلاب سوی امهات بهر آن تا در رحم روید نبات
 لشکری ز ارحام سوی خاکدان تا ز نر و ماده پر گردد جهان
 لشکری از خاکدان سوی اجل تا بداند هر کسی حسن عمل

(دفتر اول)

ابیات فوق مختصر تفسیری از آیه ۳۰ سوره شریفه الرحمن است که خداوند می‌فرماید: هر کس در آسمان و زمین است بر آستانه درگاه او از او طلب می‌کنند بگو او در هر روزی در شأنی است. شاید اغراق نباشد اگر بگوییم مثنوی معنوی مولوی جالب‌ترین، موجزترین و بهترین تفسیر قرآن کریم

است که به انسان جهت‌گیری توحیدی می‌دهد و آدمیان را دچار سر در گمی نمی‌کند و با صراحت تمام آدمی را به خودش معرفی می‌کند و می‌توان گفت که مثنوی آیین تمام نمای انسان است و به او می‌فهماند که فقط سمت و سوی الهی است که باقی است و جاویدان و بقیه ناچیز و فناپذیرند.

کل شیء هالک جز وجه او چون نه‌ای در وجه او هستی مجو

هر که اندر وجه ما باشد فنا کل شیء هالک نبود جزا

(دفتر اول)

جاذبیت فوق‌العاده مثنوی پس از گذشت بیش از هفت قرن آن قدر شدید است که جوامع غربی که در سرعت شگفت‌انگیز ماشین‌سازیم و ماتریالیسم غرق شده بودند متوجه خود کرده و پیام تازه به آنها می‌دهد. همچون آیات شریفه قرآن که در آیه کوچکی می‌گوید: کل یوم هو فی شأن و از این آیه حرکت مستمر و مستدام جوهری حیات الهام‌بخش بشریت سر خورده از یکنواختی آهنگ تکنولوژی و تخریب اعصاب آدمیان و عقب‌افتادگی از معنویت و هشدار خداوند که: «فبای الاء ربکما تکذبان» که دنباله آیه ۳۰ سوره الرحمن است، «پس به کدامین نعمت، پروردگارتان را دروغ می‌پندارید»، زیرا که این هماهنگی است که از نعمت‌های بی‌شمار الهی سر در می‌آورد و تنوع نعمت‌ها توجه انسان به مبدأ هستی را می‌افزاید. در آیه کریمه‌ای خداوند وعده کرده که قرآن را از دستبرد نابکاران و دزدان مصون بدارد. مولانا می‌فرماید:

مصطفی را وعده کرد الطاف حق گر بمیری تو نمیرد این سبق

من کتاب و معجزت را رافعام بیش و کم کن را ز قرآن مانعام

کس نتابد بیش و کم کردن در او تو به از من حافظی دیگر مجو

(دفتر سوم)

روح‌های پاک و پروا‌پیشه همیشه با انصاف، عالمانه و بزرگووارانه از قرآن دفاع کرده‌اند، اما جاهلان، بی‌خردان و مغرضان همیشه با آن در ستیز بوده‌اند. تاریخ نشان می‌دهد که کسانی به قرآن اعتقاد نداشته‌اند، اما حافظ کل آن بوده‌اند و حتی کسانی بوده‌اند که وحی بودن قرآن را انکار می‌کردند، اما به عظمت آن اقرار کرده و آن را جزو آثار ماندگار تاریخ بشر انگاشته‌اند.

پیر بلخ با اعتقادی راسخ به قرآن مجید بیان می‌کند که:

رونقت را روز روز افزون کنم نام تو بر زر و بر نقره زخم

منبر و محراب سازم بهر تو در محبت قهر من شد قهر تو

مولانا اشاره می‌کند که در دو سه سالی که در آغاز بعثت نبی اکرم(ص) مسلمین پنهانی نماز می‌گذارند و از ترس کافران نام پیامبر و قرآن را پنهانی می‌بردند.

نام تو از ترس پنهان می‌گوند چون نماز آرند پنهان می‌شوند

از هراس و ترس کفار لعین دینت پنهان می‌شود زیر زمین

(دفتر سوم)

اما این همه برطرف خواهد شد و خورشید عالمتاب قرآن کریم در جهان آفرینش خواهد تابید. مولوی می‌سراید که:

من مناره بر کنم آفاق را کور گردانم دو چشم عاق را

چاکرانت شهرها گیرند و جاه دین تو گیرد ز ماهی تا به ماه

تا قیامت باقی‌اش داریم ما تو مترس از مسخ دین ای مصطفی

(دفتر سوم)

در همین فرازهاست که قرآن را مولانا به عصای موسی تشبیه می‌کند.

ای رسول ما تو جادو نیستی صادقی هم خرقة موسیستی

هست قرآن مر تو را همچون عصا کفرها را در کشد چون اژدها

تو اگر در زیر خاکی خفته‌ای چون عصایش دان تو آنچه گفته‌ای

(دفتر سوم)

مولانا در بیان صفات باریتعالی با تکیه بر قرآن برای این که مخاطبان را متوجه عظمت خداوند و قرآن هر دو بنماید سعی می کند آیات شریفه قرآنی را با ساده ترین شکل آن دور از به کار بردن هر نوع اصطلاح فلسفی به بیان آورد.

هست معشوق آن که او یک تو بود مبتدا و منتهایت او بود

چون بیابی اش نمائی منتظر هم هویدا او بود هم نیز سر

(دفتر سوم)

که تفسیر «هوالاول والاخر والظاهر والباطن» آیه سوم از سوره حدید است. مثنوی معنوی چنانچه از اسمش پیداست حقیقتاً در جهت معنی حرکت می کند. توضیح دادن آیات قرآن و روشن بیان نمودن آن به بهانه های مختلف از داستان های بشری گرفته و تاریخ پیامبران و سیره بزرگان همه اش با تکیه بر قرآن و حداقل با استفاده از یک آیه کوچک یا جمله ای از آیه ای بیان می شود. جلال الدین بلخی همچون استاد تفسیر که بر کرسی تفسیر نشسته شاگردان خود را ترغیب می کند که قرآن را بخوانند و معنی آن را بدانند. مخاطب می داند که این کتاب، کتاب هدایت برای متقین است. آنان که در طریق هدایت گام برمی دارند و کوشش می کنند نفس شان را از هر عاملی که سد حرکت آنها به سوی خداوند و یا به سوی تکامل می شود حراست بکنند و از این رو مولوی تأکید می کند که معنی قرآن را کسی می داند که بر خود مسلط شده باشد و هوا و هوس اش را در قربانگاه حق قربان کرده باشند.

معنی قرآن ز قرآن پرس و بس وز کسی کآتش زده است اندر هوس

پیش قرآن گشته قربانی و پست تا که عین روح آن قرآن شدست

(دفتر پنجم)

تأکید جلال الدین بر این که انسان با تقوا راه می یابد و انسان کافر و متکبر راه نمی یابد و در همان غفلت خود سر در گم می چرخد.

کرده حق ناموس را صد من حدید ای بسا بسته به بند ناپدید

کبر و کفر آن سان بیست آن راه را که نیارد کرد ظاهر آه را

گفت اغلالاً فهم به مقمحون نیست آن اغلال بر ما از برون

خلفهم سداً فاعشیناهم می نیبند بند را پیش و پس او

(دفتر اول)

آیات نخست تا ۹ سوره مبارکه یس* در ابیات فوق تجلی یافته است که با بیان این که کبر و کفر است که همچون زنجیری آهنین آنچنان بر دست و پا و قلب و ذهن آدمی بسته شده است که حتی فرد فرصت بازگشت نخواهد یافت. هشدارهای مولانا از ابیات نخست نی نامه در اول مثنوی تا سوءاستفاده‌های صاحبان زر، زور و تزویر که در تلاش تحمیق و حتی سوءاستفاده از قرآن و تأویلات نادرست هستند و البته به طور مشخص قصدشان ایجاد شر و فساد است، از این رو با بهانه‌های واهی درصدد اضلال دیگران برمی آیند.

گر تو را اشکال آید در نظر پس تو شک داری در انشق القمر

تازه کن ایمان نه از گفت زبان ای هوا را تازه کرده در نهان

(دفتر اول)

معمولاً رؤسای عوام در زیر پوشش دینی برای مردمان گور می کنند و به احتمال قوی ملحدان ایشان اند که این از نظرگاه خداوند بینا دور نخواهد بود که ان الذین یلحدون فی آیاتنا لایخفون علینا... (فصلت: ۴۰) یعنی کسانی که الحاد در آیات خداوند می کنند بر خدا پوشیده نیست.

تا هوا تازه است ایمان تازه نیست کاین هوا جز قفل آن دروازه نیست

کرده‌ای تأویل حرف بکر را خویش را تأویل کن نه ذکر را

بر هوا تأویل قرآن می کنی پست و کژ شد از تو معنی سنی

(دفتر اول)

موج عظیم تبلیغات ماهواره‌ای علیه قرآن به دلیل پاره‌ای برداشت‌های غلط و عملکرد پاره‌ای از رؤسای عوام کار را به جایی کشانده که عالی‌ترین متون دینی که می‌تواند راهگشای بشریت در همه عصرها و برای همه نسل‌ها باشد به وسیله برخی نابخردان به بازی گرفته شود و از دهان ناپاک

مغرضان که قصدشان شرآفرینی و فسادآوری است به زیر سؤال برود، البته این مشخص است که اگر پیامی بتواند همانند پیام قرآن در صدر اول اسلام، عدالت و صداقت به ارمغان بیاورد کسانی که منافعشان به خطر می‌افتد توطئه را آغاز می‌کنند و تا بتوانند درصدد تخریب و تحریف آن برمی‌آیند، اما نگاهبانان بیدارند و از حریم پیام‌های رهایی‌بخش پاسبانی می‌کنند. اصل پیام و اصل دین را زیر سؤال می‌برند.

بلعم باعور را خلق جهان سغبه شد مانند عیسای زمان

سجده ناوردند کس را دون او صحت رنجور بود افسون او

پنجه زد با موسی از کبر و کمال همچنین بودست پیدا و نهان

این دو را مشهور گردانید اله تا که باشد این دو بر باقی گواه

این دو دزد آویخت از دار بلند ورنه اندر قهر بس دزدان بند

(دفتر اول)

نماد مثلث شوم زر، زور و تزویر که عوامل اساسی شرآفرینی و فسادآوری در جوامع بشری بوده‌اند و قرآن این هر سه را به‌خوبی معرفی نموده و فسادشان را بر ملا کرده است. مولانا با تکیه بر قرآن کریم و شواهد اجتماعی فراوان هشدارهای لازم را به آدمیان می‌دهد و مثنوی او مواج از این نمادها و نمودهاست.

گر بگویم شرح آن بی حد شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود

پی‌نوشت:

* آیات ۸ و ۹ سوره یس: برگردن‌هاشان تا زرخ‌ها غل‌ها نهادیم، چنان‌که سرهای‌شان به بالاست و پایین آوردن نتوانند. در برابرشان دیوار می‌کشیدیم و در پشت سرشان دیواری و بر چشمان‌شان نیز پرده‌ای افکنیم تا نتوانند دید.